
آینده‌نگری و فرجام تاریخ بشر

مؤلف: حسین الهی‌نژاد

چکیده

مقاله در پیش‌رو، به یکی از دغدغه‌های مهم انسان‌ها پرداخته است که همان آینده‌نگری و آگاهی از آینده و فراسوی بشر می‌باشد. مسأله آینده‌نگری و دغدغه داشتن آن، در وجود همه انسان‌ها در طول تاریخ و نیز در فرآیند پایان تاریخ بوده و خواهد بود. از آن‌جا که انسان، بر اساس فطرت روحانی آفرینش شده است، خواسته‌ها و پرسش‌های فطری او نیز خاستگاه روحانی دارد که معرفت‌جویی، حقیقت‌طلبی و آینده‌نگری، از جمله آن‌ها است. بر این اساس، مقاله حاضر با سر فصل‌هایی که در ذیل به گزارش آن‌ها خواهیم پرداخت، در دستور تحقیق و پژوهش قرار گرفت.

نگارنده، ابتدا به ابعاد زمان که متشکل از گذشته، حال و آینده است و مفاهیم آن پرداخته و سپس به خاستگاه آینده‌نگری (فطری، عقلی - فلسفی و سیاسی - اجتماعی) توجه کرده است. در فرآیند بحث، آینده‌نگری را به مثبت و منفی تقسیم نموده و آینده‌نگری مثبت را از منظر ادیان ابراهیمی مورد کاوش قرار داده است. همچنین به دیدگاه‌های اندیشمندان و نخبگان علمی درباره آینده‌نگری مثبت پرداخته و

در آخر و برآیند بحث، به علت روی آوردن انسان به آینده نگری منفی نیز توجه شده است.

واژه‌های کلیدی: آینده‌نگری، پایان تاریخ، ابعاد زمان، خاستگاه آینده نگری، آینده نگری مثبت، آینده‌نگری منفی، فطرت، فلسفه تاریخ، اسلام، یهودیت، مسیحیت، زرتشت، آینده نگری هم‌اکنونی.

نتیجه مقاله

انسان‌ها و حوادثی که در اطراف آن‌ها رخ می‌دهد، با زمان معنا و مفهوم پیدا می‌کند. براین اساس، انسان‌ها و رخداد‌های اطراف آن‌ها به ابعاد گذشته، حال و آینده قابل انجام هستند. آینده انسان قابل دسترسی نیست؛ اما می‌توان با بررسی گذشته و تلفیق آن با زمان حال، نمای کوچکی از آینده را پیش خود ترسیم کرد. بر همین اساس ادیان آسمانی با دست مایه قرار دادن توان انسان‌ها، اولاً؛ آن‌ها را به آینده خوش‌بین کرده یعنی آینده تاریخ بشر را مثبت و آفتابی ارزیابی نموده‌اند. ثانیاً؛ با آموزه‌های وحیانی به کیفیت رخداد آینده و ظهور منجی و تشکیل حکومت جهانی توسط او و همچنین به گسترش رفاه، آسایش، معنویات و در یک کلام گسترش عدالت به معنای واقعی در همه ابعاد زندگی انسان‌ها اعم از فردی و اجتماعی، پرداخته‌اند.

خلاصه کلام این‌که:

اولاً؛ آینده و پایان تاریخ بشر مثبت است.

ثانیاً؛ نگرش به آینده و آینده‌شناسی برای بشر ممکن است.

ثالثاً؛ علاوه بر عقل (فلسفه تاریخ) از دین و آموزه‌های دینی نیز می‌توان برای شناخت آینده، کمک

گرفت.

مقدمه

از دغدغه‌های مهم و اساسی که به نوعی شامل همه انسان‌ها در طول تاریخ بوده و خواهد بود، آینده‌نگری و کسب آگاهی از کیفیت رخ داد فرجام تاریخ بشریت است. اهمیت آینده‌نگری و نیز اقبال عمومی مردم به آن، سبب شده است همه مکاتب - اعم از مکاتب الهی و مکاتب بشری - به نوعی به آن

حساس بوده و درباره آن، بحث کرده‌اند تا درصدد ترسیم آن برای باورمندان خود برآیند. به راستی برای مردم، این مطلب پذیرفته نیست که خود را پایبند به مکتبی بدانند که از آینده و کیفیت رخداد آن، بی‌خبر باشد و ابراز بی‌اطلاعی نمایند؛ از این رو، آینده‌نگری، میان همه مکاتب مطرح بوده و با همین رویکرد، مکاتب، آینده و فرجام تاریخ را بر اساس آموزه‌های مکتب خود توجیه و تفسیر می‌کنند؛ اما تفاوت و تمایزی که میان مکاتب در مباحث آینده‌نگری و کیفیت رخ داد آن است، سبب بروز دیدگاه‌های گوناگون درباره آینده‌نگری شده است.

مکاتب الهی، از آن جا که جهان را دارای خالق حکیم، دانا و توانا می‌دانند و تدبیر جهان را بر اساس اراده حق تعالی توجیه می‌کنند، آینده و فرجام بشریت را روشن ارزیابی کرده و آینده جهان را از آن صالحان می‌دانند. در مقابل، مکاتب الحادی با جهان‌بینی مادی، با دست‌مایه قرار دادن یک سری عوامل، نظیر نژاد، ملیت، فرهنگ و باورها، معمولاً آینده تاریخ را مثبت ارزیابی نکرده بلکه اضمحلال و نابودی را سرنوشت حتمی بشر می‌دانند. در مقابل دو دیدگاه مثبت و منفی فوق، دیدگاه سومی مطرح است که برای بشر، آینده و فراسوی که در انتظار آن به سر برد، تصور نمی‌کنند؛ بلکه آینده بشریت را در هم اکنون خلاصه کرده و پایان تاریخ را اعلان نموده‌اند و به نوعی خوشبختی و «به زیستی» مطلوب بشر را در نظام لیبرالیسم غربی که به گمان آن‌ها بهترین و کامل‌ترین ایدئولوژی تجربه شده بشر در طول تاریخ زندگی خود است، خلاصه می‌کنند.

میان ادیان آسمانی، دین اسلام، در جایگاه آخرین، کامل‌ترین و جامع‌ترین دین آسمانی، آینده بشریت را خوب و روشن ارزیابی کرده و آن را در قالب اندیشه مهدویت به بشر و جوامع بشری معرفی کرده است؛ آینده بشریت و حاکمیت آن را از آن صالحان و مستضعفان دانسته و فراگیری عدالت، معنویات، مساوات و ... را از شاخصه‌های مهم حکومت جهانی مصلح به شمار آورده است.

ابعاد زمان (گذشته، حال و آینده) و مفاهیم آن

تاریخ انسان، در ابعاد زمان دارای معنا و مفهوم است. مفاهیم زمانی نیز به گذشته، حال و آینده تقسیم

می‌شوند؛ در نتیجه، تاریخ انسان نیز دارای ابعاد سه گانه زمانی گذشته، حال و آینده می‌باشد. گذشته انسان، آن تحولاتی است که در زمان‌های گذشته رخ داده و در تاریخ به ثبت رسیده است. آینده انسان نیز زمان‌هایی است که آستن رخ داده‌ها و پدیده‌های جدیدی است که بشر در انتظار فرا رسیدن آن به سر می‌برد و حال انسان، خط فرضی است که بین دو زمان گذشته و آینده کشیده می‌شود. تاریخ انسان و غیرانسان، بدون زمان تحقق پیدا نمی‌کنند؛ زیرا تغییر و تحول هر چیز با زمان^۱ معنا پیدا می‌کند. پس زمان، جزء جدایی ناپذیر تاریخ است همچنین تنها انسان تاریخ ندارد؛ بلکه همه موجودات در این عالم (که همیشه در حال تغییر و تحول هستند) دارای تاریخند. به یک اعتبار، همه چیز در عالم تاریخ دارد؛ چون تاریخ، یعنی سرگذشت. وقتی چیزی حالت متغیری داشته باشد و از حالی به حالی و از وضعی به

۱. درباره مفهوم زمان، تقریباً همه فلاسفه اسلامی اتفاق نظر دارند و آن را این چنین تعبیر کرده‌اند که زمان، نوعی مقدار و کمیت متصل است که ویژگی آن، قرارناپذیری می‌باشد و به واسطه حرکت، بر اجسام عارض می‌شود (محمدتقی مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ج ۲، ص ۱۵۱). در رویکرد کلی، واژه زمان در اندیشه فلاسفه اسلامی دو قسم می‌شود: دیدگاه و نظریه‌ای که قبل از صدرالمتألهین مطرح بوده و دیدگاهی که بنیان‌گذار آن، صدرالمتألهین بوده و از آن به بعد، غالب فلاسفه اسلامی پیرو آن نظریه شده‌اند. طبق نظریه قبل از صدرایی، اجسام و جوهر جسمانی، ثابت و تغییرناپذیر بوده و زمان، مقوله‌ای متغیر و سیال است که به واسطه حرکت، بر اجسام عارض خواهد شد؛ زیرا زمان از لحاظ سنخیت که دارای خصال تغییر و زوال آتی است، نمی‌تواند بر اجسام جوهر جسمانی بدون واسطه عارض شود؛ بلکه لازم است ابتدا با حرکت که یک مقوله ضروری است هماهنگ شود تا بتواند بر اجسام که خصال ثابت و ایستایی دارند، عارض شود. شهید مطهری^۲ می‌گوید:

«دیرگاهی بود که فلاسفه، «زمان» را در حدوث حوادث مادی دخالت می‌دادند و می‌گفتند پیدایش و حدوث هر حادثی به تحقق یک سلسله علل و معادلات و شرایط نیازمند می‌باشد که یکی از آن‌ها تحقق یک قطعه زمانی است که موجود مفروض در آن، موجود و مستقر شود؛ زیرا وجود جوهری اگر چه جوهر ثابت است (قدمای فلاسفه، موجودات جوهری جسمانی را ثابت و بی‌حرکت می‌دانستند و قبول صورتی را به صورتی با کون و فساد توجیه می‌کردند، نه با حرکت جوهری)، در تکون خود و در زمان وجود، هیچ‌گاه از یک سلسله حرکات عرضی که نیاز به زمان نداشته باشد تهی نخواهد بود.» (مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۶، ص ۸۳۵).

طبق این دیدگاه، زمان به واسطه حرکت عرضی بر اجسام عارض می‌شوند که در واقع، واژه زمان، مفهومی است خارج از جسم و جسمیات که تنها در نقش عارض و معروض با یکدیگر تعامل و داد و ستد دارند و از نگاه دقیق تر، به منزله ظرف رخ داده‌ها و عوامل طبیعی است که هر کدام، در قطعه زمان خاصی تحقق پیدا می‌کنند.

در نظریه صدرایی، با سرایت دادن حرکت به جوهر و ذات اشیا که به حرکت جوهری شهرت یافته است، زمان نیز توانسته است به جوهر و ذات اشیا راه پیدا کند؛ پس واژه زمان، طبق این دیدگاه دیگر به واسطه نیاز ندارد و نیز جزء خارج ذات نیست؛ بلکه بدون واسطه عرضی به داخل اشیا راه پیدا کرده است: «اخیراً صدرالمتألهین از فلاسفه اسلام، در قرن یازدهم هجری با اثبات «حرکت جوهری» به ثبوت رسانید که گذشته از عوارض جسمانی، خود جوهر جسمانی نیز در جوهریت، نیازمند زمان می‌باشد؛ یعنی زمان، از هویت اشیا خارج نیست و تنها ارزش ظرفیت ندارد. در حقیقت، به شماره حرکات موجود در جهان، زمان داریم؛ اگر چه ذهن ما با یکی از آن‌ها که زمان معروف است بیشتر آشنایی دارد؛ ولی پس از اثبات حرکت جوهری، در جوهر جهان طبیعت، زمان با مفهومی تازه که می‌تواند جنبه تعیین داشته و از ادراک هیچ مدرکی پنهان نشده باشد روشن می‌گردد و آن «زمان جوهری» است.» (مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۶، ص ۸۳۵).

وضعی تغییر وضع و تغییر حالت بدهد، این، همان سرگذشت داشتن و تاریخ داشتن است؛ برخلاف این که اگر چیزی در وضع ثابتی باشد؛ یعنی هیچ تغییری در آن رخ ندهد که قهراً تاریخ هم ندارد.^۱

در تغییر و تحول اشیا، زمان، فصل ممیز آن‌ها است و زمان است که تغییر و تحول را دارای شناسه و شاخصه دیروزی و امروزی می‌کند؛ پس زمان و تحول، فصل مقوم و به تعبیر دیگر، شالوده و اساس تشکیل تاریخ هستند. اگر آن دو نباشند، تاریخ نیز وجود نخواهد داشت. میان اشیا و موجودات صاحب تاریخ، تاریخ انسان محور بحث است. این تاریخ، دارای ویژگی‌هایی است که از دیگر موجودات متمایز می‌شود؛ مانند اراده، اختیار، و ... پس انسان می‌تواند با اختیار و اراده از مقطع «گذشته» و «حال» عبور کرده و خود را به «آینده» برساند و فردای خود را به میل و اراده خویش بسازد.

شهید مطهری، در مقوله معرفت‌شناختی تاریخ، تاریخ را در اقسام سه‌گانه ذیل تعریف کرده است:

۱. تاریخ نقلی؛

۲. تاریخ عقلی (علمی)؛

۳. فلسفه تاریخ.

وی، در تعریف اقسام سه‌گانه تاریخ، چنین گفته است:

تاریخ نقلی، علم به وقایع و حوادث و اوضاع و احوال انسان‌ها در گذشته است. مقابل اوضاع و احوالی که در زمان حال وجود دارد. هر وضع و حالتی و هر واقعه و حادثه‌ای، به زمان حال - یعنی زمانی که درباره‌اش قضاوت می‌شود - تعلق دارد. حادثه روز و جریان روز است؛ اما همین که زمانش منتفی شد و به گذشته تعلق یافت، جزء تاریخ شده، به تاریخ تعلق می‌یابد؛ پس علم تاریخ در این معنا، یعنی علم به وقایع و حوادث سپری شده و اوضاع و احوال گذشتگان. علم تاریخ در این معنا، اولاً جزئی - یعنی علم به یک سلسله امور شخصی و فردی - است، نه علم به کلیات و یک سلسله قواعد و ضوابط و روابط. ثانیاً

۱. مرتضی مطهری، فلسفه تاریخ، ج ۱، ص ۱۱.

یک علم نقلی است، نه عقلی. ثالثاً علم به «بودن»ها است نه علم به «شدن»ها. رابعاً به گذشته تعلق دارد، نه به حال.

تاریخ عقلی (علمی)، علم به قواعد و سنن حاکم بر زندگی‌های گذشته است که از مطالعه و بررسی و تحلیل حوادث و وقایع گذشته به دست می‌آید. آنچه محتوا و مسائل تاریخ نقلی را تشکیل می‌دهد، - یعنی حوادث و وقایع - «مبادی» و مقدمات این علم به شمار می‌روند. و مورخ (به معنای دوم) در پی کشف طبیعت حوادث تاریخی و روابط علی و معلولی آنها است، تا به یک سلسله قواعد و ضوابط عمومی و قابل تعمیم به همه موارد مشابه حال و گذشته دست یابد.

هر چند موضوع و مورد بررسی تاریخ عقلی، حوادث و وقایعی است که به گذشته تعلق دارد، مسائل و قواعدی که استنباط می‌کند به گذشته اختصاص ندارد و قابل تعمیم به حال و آینده است. این جهت، تاریخ را بسیار سودمند می‌کند و آن را به صورت یکی از منابع معرفت انسانی در می‌آورد و او را بر آینده‌اش مسلط می‌کند. تاریخ علمی (عقلی) - مانند تاریخ نقلی - به گذشته تعلق دارد، نه به حال و علم به «بودن‌ها» است، نه علم به «شدن‌ها»؛ اما بر خلاف تاریخ نقلی، کلی است، نه جزئی و عقلی است، نه نقلی محض.

فلسفه تاریخ، علم به تحولات و تطورات جامعه‌ها از مرحله‌ای به مرحله دیگر و قوانین حاکم بر این تطورات و تحولات است؛ به عبارت دیگر، علم به «شدن» است، نه تنها علم «بودن» آنها.

فلسفه تاریخ - مانند تاریخ عقلی - کلی است، نه جزئی و عقلی است، نه نقلی؛ اما بر خلاف تاریخ علمی، علم به «شدن» جامعه‌ها است، نه علم به «بودن» آنها. نیز - بر خلاف تاریخ علمی - مقوم تاریخی بودن مسائل فلسفه تاریخ، این نیست که به زمان گذشته تعلق دارند، بلکه این است که علم به یک جریان است که از گذشته آغاز شده و

ادامه دارد و تا آینده کشیده می‌شود^۱.

آینده‌نگری

مفهوم‌شناسی آینده‌نگری

آینده‌نگری، به معنای توجه داشتن به آینده و دغدغه داشتن وضعیت فراسو است که در انتظار رسیدن آن و رخدادهای آن هستیم.

آینده‌نگری را می‌توان دو قسم کرده و آن را از دو منظر مورد مطالعه قرار داد.

۱. آینده‌نگری کلی: در این قسم، نگرش به آینده با رویکرد کلی صورت می‌گیرد و متعلق آن، نوع بشر است. و دغدغه انسان بر این است که فرجام و سرانجام تاریخ بشریت، روشن و آفتابی است یا تاریک و ظلمانی؟ به تعبیر دیگر، نگاه انسان در این فرض، نهایت زندگی بنی‌آدم است که آیا انسان‌ها در تاریخ خودشان، عاقبت به خیر می‌شوند یا فرجام شوم و عاقبت شرّ در انتظار آن‌ها است؟

۲. آینده‌نگری جزئی: در این فرض، دغدغه و دل‌مشغولی انسان، فردی و جزئی است. هر کس برای فردا و فرداهای خود نگران است که چه رخدادها و حوادثی پیش خواهد بود و چگونه باید با آن کنار آمد. در واقع، تلاش و کوشش روزمره انسان‌ها برای فردای بهتر، از این منظر توجیه می‌شود. در این قسم است که علاوه بر انسان‌ها، حیوانات نیز برای فردای خود تلاش و کوشش کرده و سعی می‌کنند با انجام کارها و جمع کردن غذا و ساختن لانه، آینده خوبی برای خودشان بسازند. پس در فرض دوم که آینده نگری جزئی است، انسان و حیوان، با هم مشترک هستند؛ اما قسم اول که آینده‌نگری کلی و به تعبیری دیگر فرجام‌نگری است، مخصوص انسان‌ها می‌باشد؛ زیرا نگاه کلی و کلی‌نگری از خصیصه‌های عقل و نگاه جزئی و جزئی‌نگری از خصیصه‌های وهم است و در میان موجودات، تنها انسان‌ها هستند که خداوند به آن‌ها نعمت عقل و شعور عنایت فرموده است. پس انسان‌ها می‌توانند با نیروی عقل، فرجام‌نگری کنند؛ اما حیوانات از نعمت عقل محروم بوده و دارای وهم و خیال هستند؛ به همین دلیل، تنها

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۳۷۲.

جزئی‌نگری دارند.

گرایش‌ها و ادراکات اولیه که در حیوانات (به طور عموم) و در انسان‌ها (فقط از نظر بعد مادی و جسمی) وجود دارد، برگرفته از غرایز و طبیعتشان است؛ اما گرایش‌ها و ادراکات انسان‌ها از لحاظ بُعد روحانی، نظیر آینده‌نگری کلی، ابدیت‌خواهی، عدالت‌طلبی و ... از فطرت روح‌شان نشأت گرفته است؛ چنان که شهید مطهری رحمته‌الله می‌گوید:

خواسته‌های انسان دو نوع است: جسمی و روحی. مقصود از خواست جسمی، تقاضایی است که صددرصد وابسته به جسم باشد؛ مثل غریزه گرسنگی یا خوردن و میل به غذا به دنبال گرسنگی. این، یک امر کاملاً مادی و جسمانی و غریزی است؛ یعنی به ساختمان بدنی انسانی و هر حیوانی مربوط است. انسان، بعد از این که به اصطلاح قدما به «بدل ما تحلل» نیاز پیدا کرد (یعنی غذا هضم شد و به غذای جدید، نیاز پیدا کرد) یک سلسله ترشحات در معدۀ او پیدا می‌شود. این ترشحات، به صورت یک احساس در شعور انسان منعکس می‌شود؛ و لو انسانی که اصلاً نداند معدۀ دارد. این یک امر غریزی است؛ یعنی امری است که اکتسابی نیست و به ساختمان بدن مربوط است. این‌ها را امور غریزی می‌نامند.

در ناحیه خواسته‌ها و میل‌ها یک سلسله غرایز یا فطریات است که حتی در روان‌شناسی هم «امور روحی» نامیده می‌شوند و لذات ناشی از آن‌ها را نیز «لذات روحی» می‌نامند؛ مثل میل به فرزند داشتن. میل فرزند داشتن، غیر از غریزه جنسی است که به ارضای شهوت مربوط است. برتری جویی و قدرت‌طلبی نیز در انسان یک عطش روحی است.^۱

۱. همان، ج ۳، ص ۴۸۳.

آیت الله جوادی آملی در این باره می‌گوید:

«فطرت» که سرشتی ویژه و آفرینش خاصی است، غیر از «طبیعت» است که «طبیعت» در همه موجودات جامد یا نامی و بدون روح حیوانی یافت می‌شود و غیر از غریزه است که در حیوانات و در انسان در بُعد حیوانی اش موجود است.^۱

فرجام‌نگری و دغدغه سرانجام تاریخ بشر و نیز علم و آگاهی به سرانجام زندگی بشر و دانستن این مطلب که بشر در سیر تاریخی خود پایانی مثبت و نیکو در انتظار او است یا فرجامی منفی و شوم زندگی او را رقم می‌زند، توجه همه انسان‌ها را به خود جلب کرده است. شاید مهمترین نگرانی که همه انسان‌ها در طول تاریخ با نژادها و ملیت‌های مختلف، با آن رو برو بودند، همین مطلب - یعنی عدم آگاهی و علم به سرانجام تاریخ بشر - است.

خاستگاه آینده‌نگری فطری

با توجه به فراگیر و همه‌جانبه بودن فرجام‌نگری و با عنایت به دوام و همیشگی بودن آن، فطری بودن آینده‌نگری ثابت می‌شود؛ زیرا شاخصه‌های فطری بودن یک چیز، کلیت و دوام است. فرجام‌نگری نیز در طول تاریخ، میان همه نژادها و ملیت‌های گوناگون، و در همه موقعیت‌های جغرافیایی و نیز میان همه فرهنگ‌ها و باورهای مختلف - اعم از آسمانی، زمینی و غیره - مطرح بوده و خواهد بود. در واقع، ویژگی‌های برشمرده مخصوص امور فطری می‌باشند؛ پس فرجام‌نگری، خاستگاه فطری داشته و از امور فطری به حساب می‌آید.

برهان فطرت

از آن جا که ادراکات و بینش‌ها از منظر عقل نظری که مقام هست و نیست اشیا است، قابل وصول می‌باشد و گرایش‌ها و کشش‌ها از منظر عقل عملی که مقام باید و نباید اشیا است دست یافتنی می‌باشد، فطریات عقل نظری با عقل عملی نیز متفاوتند؛ یعنی فطریات عقل نظری از سنخ شناخت‌ها و بینش‌ها

است و نظریات عقل عملی از سنخ رفتارها و کشش‌ها است.

به تعبیر قرآن، فطرت نظری، همان بینش شهودی به هستی محض و کمال مطلق است و فطرت عملی، همان کشش و گرایش حضوری به مقام کبریائی حق می‌باشد.^۲

چنان که پیش‌تر به بیان ویژگی‌های امور فطری پرداختیم (عمومیت، ابدیت، زوال ناپذیری و اکتسابی نبودن) حال می‌پرسیم: آیا آینده‌نگری دارای ویژگی‌های فوق است، تا از امور فطری به حساب آید یا نه؟ با بررسی‌های تاریخی و تجربی، ثابت می‌شود که مقوله آینده‌نگری، در وجود همه انسان‌ها - اعم از انسان‌های نخستین و انسان‌های معاصر - نهفته بوده و خواهد بود. این دغدغه‌مندی به آینده و نگرانی از کیفیت رخ داد آن و نیز علاقه‌مندی به مثبت بودن آن، در نهان همه انسان‌ها وجود دارد؛ پس با وجود ویژگی‌های فوق، می‌توان مقوله آینده‌نگری را نیز از امور فطری دانست.

بعد از بیان مطالب فوق، به برهان فطرت می‌پردازیم:

دلیل اول

مقدمه نخست: آینده مثبت، محبوب همه انسان‌ها بوده و خواهد بود و نیز انسان‌ها بدون تعلیم، به آن رسیده‌اند.

مقدمه دوم: هر چه محبوب همه انسان‌ها باشد و نیز بدون اکتساب در وجود آن‌ها تحقق یابد، فطری به شمار می‌آید.

نتیجه: آینده مثبت که محبوب انسان‌ها است، از امور فطری است.

دلیل دوم

مقدمه نخست: علاقه به آینده مثبت، از امور فطری است.

مقدمه دوم: هر چه از امور فطری باشد، بدون متعلق نخواهد بود.

۲. عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم، فطرت در قرآن، قم، اسراء، ص ۲۴.

۲. همان.

نتیجه: علاقه انسان‌ها به آینده مثبت، بدون متعلق نخواهد بود.

از دو برهان فوق، نخست، فطری بودن آینده‌نگری مثبت و دوم، قطعی الوقوع بودن آن به اثبات می‌رسد.

خاستگاه عقلی و فلسفی

برخی قواعد فلسفه، آینده و فرجام تاریخ بشر را روشن ارزیابی کرده و فراسوی نوید بخشی را برای انسان ترسیم می‌کنند؛ مانند قانون محال بودن «قسر دائم» و «قسر اکثری».

فلاسفه ما، قسر دائم را در طبیعت محال شمرده‌اند؛ چنان که قسر اکثری را نیز نشدنی می‌دانند. منظور از قسر دائم، آن است که حقیقتی از حقایق هستی در دوره روزگارش، از خواسته طبیعی خود محروم باشد؛ مثلاً آتش هیچ‌گاه حرارت نداشته باشد و در جهان، نیرویی باشد که از آغاز پیدایش آتش تا هنگامی که آتش در این جهان وجود دارد از حرارت آن جلوگیری کند. فلاسفه، آن را قسر دائم نامیده و محال می‌دانند؛ پس هر طبیعتی در بیشتر دوره عمرش، به خواسته طبیعتش می‌رسد و از اقتضای طبیعی خودش محروم نخواهد شد و نیروی مزاحمی برابرش نیست.

این نظریه فلسفی که به شکل قانون در جهان هستی جاری است، به ما خبر می‌دهد که روزگار ظلم و ستم در عالم بشری سپری خواهد شد و روزگار عدل و داد خواهد آمد. پس قسر انسانیت در عمر انسانیت محال است؛ چنان که در بیشتر عمر انسانیت هم، محال خواهد بود؛ پس روزگاری خواهد آمد که روزگار انسانیت باشد.^۱

با توجه به این‌که انسان‌ها دارای ابعاد مادی و معنوی هستند و هر کدام از این ابعاد، برای خود، خواسته و گرایش‌هایی دارند. از طرفی، انسان‌ها مخلوق خداوند حکیم هستند و خلقت آن‌ها فعل خدا است وقتی خداوند حکیم، انسان‌ها را با گرایش‌های مادی و معنوی می‌آفریند، چون کارهای لغو و بیهوده از او محال است، باید هر کدام از خواسته‌ها و گرایش‌های نهادینه در وجود انسان، متعلق و ما به ازای

خارجی داشته باشد؛ مثلاً خداوند حکیم در وجود انسان، میل به آب قرار داده است؛ پس باید در خارج مایعی به نام آب موجود باشد، تا این میل و خواسته درونی انسان، بی پاسخ نماند.

همان گونه که امیال مادی بشر، با تدبیر الهی، بدون پاسخ نمانده و با ایجاد متعلقات خارجی و نیز با دست یافتنی بودن آن ها، انسان ها به خواسته ها و امیال مادی خود می رسند، در بُعد معنوی و روحی نیز باید گرایش ها و امیال بشر، بدون پاسخ نماند. خواسته های روحی - معنوی انسان ها بسیار است؛ مانند نوع دوستی، علم دوستی، عشق به زیبایی، عشق به خوبی ها، عشق به خدا، علاقه به عبادت، عدالت خواهی، ظلم ستیزی، حس کنجکاوی، حس دینی، علاقه به آینده مثبت و

پس انسان ها، از لحاظ حس کنجکاوی، در پی آگاهی از آینده و چگونگی تحقق آن هستند و از لحاظ علاقه به خویش تمایل دارند آینده و فراسوی خود را درخشان ببینند. خدای حکیم، این علاقه و آن کنجکاوی را هنگام آفرینش انسان در وجود او نهادینه کرده است. قطعاً روزی خواهد رسید که بشر، به این نوع خواسته اش برسد؛ زیرا اگر بشر، پایان خوبی را تجربه نکند و با فرجام بدی بساط جهان را برچیده ببیند و به خواسته های روحی و معنوی خود نرسد، از خود می پرسد: چرا خداوند حکیم، گرایش ها و خواسته هایی که متعلق خارجی نداشت در دورن فطرت من قرار داد و چرا عشق انسان بدون معشوق و علاقه او بدون محبوب شد؟ از اینجا است که انسان، این را با حکمت خداوند در تعارض می بیند و این، با اصول مسلم ما که خداوند را حکیم و دانا می دانیم، سازگاری ندارد.

فلسفه تاریخ

از آن جا که در فلسفه تاریخ، زمان گذشته و حال و آینده، در یک جریان ممتد و به هم پیوسته ارزیابی می شود و همه مقاطع مختلف زمانی به مثابه جریانی واحد - مثل یک موجود حقیقی - منظور می شوند، تاریخ، دارای مبدأ و مقصدی خواهد بود؛ یعنی دارای علت فاعلی و علت غایی که سیر تاریخ از

مبدأ شروع شده و تا رسیدن به مقصد پیش می‌رود.

چنان که برخی متفکران معتقدند «تاریخ»، موجودی حقیقی، زنده و متحرک است که جسمی دارد و روحی، و اراده‌ای و خواسته‌ای، و عزمی و آهنگی، و حرکتی و محرکی، و مبدایی و مسیری، و مقصدی و هدفی، و قانونی و نظامی. این تفکر، پیشینه‌ای دیرین دارد و افلاطون، حکیم یونانی (۳۴۷-۴۲۸ پیش از میلاد) و آگوستین قدیس، متکلم و مجتهد نامی کلیسا (۴۳۰-۳۵۴ م) را از پدید آورندگان آن می‌دانند. ولتر شاعر و نویسنده و فیلسوف فرانسوی (۱۷۷۸-۱۶۹۴ م) برای نخستین بار، معرفتی را که این گروه از متفکران به «تاریخ» دارند یا از آن دم می‌زنند، «فلسفه تاریخ» نامید؛ ولی روح و شیوع این معرفت، عمدتاً پس از ظهور فلسفه نظری هگل و بر تخت نشستن آن به دست مارکس و پیروان او بوده است.^۱

به هر حال، فلسفه تاریخ، به قانون‌مندی تاریخ اعتقاد مؤکد دارد. تاریخ، هویت حقیقی است، نه اعتباری. این هویت حقیقی مستقل، از جایی آغاز کرده است؛ از طریقی می‌گذرد و سرانجام هم به مقصدی می‌رسد. خلاصه، فلسفه تاریخ می‌پذیرد که حرکت تاریخ، قانون‌مند است؛ کشف آن قانون یا قانون‌ها برای ما میسر است و مجموع تاریخ، به طریق علمی تفسیرپذیر است.

هگل در دیدگاه فلسفه تاریخ می‌گوید:

هدف سیر تاریخ، رسیدن به اندیشه مطلق است و در این مسیر، تاریخ تمام تلاش خود را انجام می‌دهد تا به هدف مشخص برسد. بر این اساس، تاریخ، جهان را چنین خلاصه می‌کند: الف. دوران آزادی یک تن و اسارت دیگران؛ ب. دوران آزادی عده‌ای و اسارت عده دیگر؛ ج. دوران آزادی همگان.^۲

«تعمیم» و «تکامل» دو مقوله‌ای هستند که در فلسفه تاریخ، از اصول مسلم آن، به شمار می‌روند؛ یعنی جریان و سیر تاریخ از گذشته دور شروع شده و با تطور و تکامل، به زمان حال رسیده و از زمان

۱. محمدتقی مصباح یزدی، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، سازمان تبلیغات اسلامی، ص ۱۵۲.

۲. عبدالحسین زرین کوب، تاریخ در ترازو، تهران، امیرکبیر، ص ۲۱۸.

حال با همان ویژگی‌های تحول و تطور و تکامل، به سوی زمان آینده منتهی می‌شود. اصلی که بر این سیر و جریان تکاملی تاریخ بشر دلالت می‌کند، اصل «تعمیم» نام دارد.

شهید مطهری رحمته‌الله در تفصیل مطلب فوق می‌گوید:

... آن وقت می‌توانیم از حوادث نقلی قاعده و ضابطه استنباط کنیم و اسمش را تاریخ «علمی» بگذاریم که قبول داشته باشیم بر اعمال اختیاری و ارادی انسان هم اصل علیت و اصل ضرورت علی و معلولی و اصل سنخیت علی و معلولی حاکم است. خود اصل علیت، یعنی یک حادثه بدون علت محال است صورت بگیرد.

اصل ضرورت علی و معلولی این است که اگر علت تامه یک شیء وجود پیدا کرد، معلولش جبراً و ضرورتاً وجود پیدا می‌کند. اصل سنخیت علی و معلولی، یعنی این که هر علت خاص، معلول خاصی می‌تواند داشته باشد، نه هر معلولی، و هر معلولی از یک علت خاص می‌تواند صادر شود، نه از هر علتی^۱.

بنابراین اصول پذیرفته شده در فلسفه تاریخ را می‌توانیم چنین گزارش کنیم:

۱. رخدادهای تاریخی بشر دارای علت است.
 ۲. شناخت علل رخدادهای تاریخی، برای بشر ممکن است.
 ۳. در علت‌ها و معلول‌ها، اصل سنخیت برقرار است.
 ۴. از علت تام، ضرورتاً معلول ایجاد خواهد شد.
 ۵. حرکت تاریخ، همیشه پیش رونده و رو به رشد (اصل تکاملی) است.
- با عنایت به این که حرکت تاریخی بشر - از گذشته‌های دور تا زمان حال - در مسیر رشد و تعالی بوده است، می‌توان نتیجه گرفت حرکت تاریخی، در آینده نیز به سوی تکامل و تعالی خواهد رفت و در

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۴، ص ۸۴۸.

واقع، فلسفه تاریخ است که با ابزار خود، آینده و فرجام بشر را پیش‌بینی کرده و آینده‌ای متکامل و متعالی را فراسوی بشر ترسیم می‌کند.

البته این نکته نباید فراموش شود که پیش‌بینی آینده از طریق فلسفه تاریخ، و تسری تکامل تاریخ گذشته به آینده، کلی و مطلق است؛ یعنی فلسفه تاریخ نمی‌تواند جزئیات پیشرفت آینده را برایمان تبیین کند. تنها اصل تکامل و پیشرفت را می‌توان از راه فلسفه تاریخ به دست آورد.

حقیقت، آن است که تاریخ به هیچ وجه نمی‌تواند چیزی را به طور دقیق پیش‌بینی کند. درست است که تاریخ، روی هم رفته تصور یک نوع ترقی را به انسان القا می‌کند؛ اما این ترقی در ظاهر چنان حرکت مارپیچی دارد که آن را اگر فقط از دیدگاه عمر کوتاه تاریخ گذشته بنگریم و به آینده دور و دراز انسانیت از نظر نیفکنیم به هیچ وجه نمی‌توان آن را یک قانون خواند و یک ضرورت. در هر صورت، تاریخ (در جایگاه مجموعه رویدادهای گذشته) هر چند نمی‌تواند به قانون منتهی شود و تجربه‌ای هم که احیاناً از آن حاصل تواند شد، می‌بایست با نهایت احتیاط مورد توجه قرار گیرد، باز این امر، به هیچ وجه نمی‌تواند امکان علمیت تاریخ را به کلی نفی کند^۱.

در تأیید این مطلب که انسان‌ها در سیر زندگی خودش همیشه به سوی تکامل و تعالی پیش می‌روند، از ملاصدرای شیرازی در ذیل توضیح روایت «وضع الله یده علی رؤوس العباد فجمع به عقولهم و کملت به احلامهم»^۲ چنین نقل شده است:

و لما ثبت و تقرّر أن النفوس الانسانية من زمن ابينا آدم عليه السلام الى وقت بعثة الرسول الخاتم صلى الله عليه وآله وسلم كانت متدرجة في التلطف و التصفي مترقيّه في حسن القبول الاستعداد، لهذا كلما جاء رسول بعد رسول كانت معجزة النبي المتأخر أقرب الى المعقول من المحسوس و الى

۱. عبدالحسین زرین کوب، تاریخ در ترازو، تهران، امیرکبیر، ص ۱۲۱.

۲. محمد کلینی، کافی، دارالکتب الاسلامیه، ص ۲۵ و ۲۴، ح ۲۱.

التروح من التجسم من معجزة النبي المتقدم.

و هكذا و لاجل ذلك كانت معجزة نبينا ﷺ على سائر الانبياء عليهم السلام و المرسلين القرآن و الكتاب و هو امر عقلي، إنما يعرف كونه إعجازاً اصحاب العقول الزكية و لو كان منزلاً على الأمم السابقة لم يكن حجة عليهم لعدم استعدادهم لدركه، ثم من بعثة الرسول ﷺ الى آخر الزمان كانت الاستعدادات في الترقى النفوس في التلطف و التزكى، و لهذا لم يحتاجوا الى رسول اخر يكون حجة من الله عليهم و إنما الحجة منه عليهم هو العقل الذي هو الرسول الداخل كما دل عليه الحديث السابق و الحديث اللاحق أيضاً.

ففي آخر الزمان يترقى الاستعدادات من النفوس إلى حد لا يحتاجون به إلى معلم من خارج على الرسم المعهود بين الناس الآن، بل يكتفون بالإلهام الغيبي عن التأذيب الوضعي و بالمسدد الداخلي عن المؤدب الخارجي و بالمكمل العقلي عن المعلم الحسي كما لسائر الاولياء^۱.

چنان که ثابت شد که نفوس انسانی از زمان حضرت آدم تا زمان بعثت پیامبر اکرم ﷺ، به تدریج رشد یافته و لطافت و صفای عقلانی بنی آدم، همیشه از لحاظ استعداد و قبول، رو به رشد بوده است، به دلیل همین اعجاز رسولان بعد، از اعجاز رسولان قبل، به معقول و معقولات نزدیک تر بوده است. به این دلیل، معجزه پیامبر اکرم ﷺ به سائر انبیا و رسولان عليهم السلام، که قرآن باشد یک امر عقلي^۲ به حساب می آید.

در واقع افرادی که دارای عقل تزکیه شده هستند، به اعجاز قرآن پی می بردند. اگر همین قرآن در زمان امت های گذشته نازل می شد، به دلیل این که استعدادشان کم بود، حجت بر آن ها نمی شد. بعد از بعثت پیامبر اکرم ﷺ تا آخر زمان، استعداد مردم رو به رشد و

۱. محمد صدرالدین شیرازی، شرح اصول کافی، ج ۱، ص ۵۶۶.

۲. یعنی قبول اعجاز قرآن توسط مردم، با دیدن تنها نیست؛ بلکه با تدبیر و تعقل، به معجزه بودن آن، پی می برند.

نفوس‌شان رو به تزکیه و تلطیف شدن قرار می‌گیرد. به همین دلیل، به رسولی از طرف خدا تا حجت بر آن‌ها باشد، نیاز نیست و در واقع، حجت خدا، عقل آن‌ها می‌باشد که همان رسول درونی آن‌ها است. چنان که از حدیث سابق و لاحق، این موضوع به دست می‌آید، پس در دوران آخرزمان، استعداد و عقول، به حدی رشد می‌کند که نیاز به معلم از خارج - چنان که الآن مرسوم است - نمی‌باشد؛ بلکه با الهام غیبی از تربیت خارجی و با معلم داخلی از معلم خارجی و با عقل رشد دهنده از تعلیم دهنده انسانی، بی‌نیاز می‌شوند؛ چنان که این موارد، در همه اولیای الهی به کار می‌رود.

خلاصه این که پس از تقسیم امور فطری به بینش‌ها و گرایش‌ها و تبیین آن‌ها و بعد از بیان راه‌های شناخت امور فطری، می‌توان امور فطری را در قالب مصادیق کلی چنین گزارش کرد:

۱. حس جست و جوگری و حقیقت‌یابی ۲. حس ابتکار، ابداع و نوآوری ۳. حس تمایل به نیکی و فضیلت ۴. میل به زیبایی ۵. حس مذهبی و پرستش^۱.

در نهایت، می‌توان نتیجه مطالب فوق را در چند جمله بیان کرد:

مقوله آینده‌نگری، اولاً از امور فطری است؛ ثانیاً از امور فطری نظری می‌باشد؛ ثالثاً منشأ آن، حس کنجکاوی، حقیقت‌یابی و علم دوستی است، رابعاً از راه‌های تجربی، تحلیل عقلی و تاریخی و شهودی، فطری بودن آن ثابت می‌شود.

خاستگاه‌های سیاسی و اجتماعی

مقابل دیدگاه فطری بودن آینده‌نگری، دیدگاه کسانی مطرح است که آینده‌نگری - به ویژه نوع مثبت آن - را برخاسته از محرومیت‌ها، ناکامی‌ها و نابسامانی‌های انسان‌های شکست خورده می‌دانند که غالباً پیروان ادیانند. در واقع، در نگاهشان خاستگاه نگرش مثبت به آینده، زائیده سرخوردگی‌ها و بحران‌های

روحی و روانی جوامع مذهبی است؛ چنان که گفته‌اند:

... ایمان به وجود یک آینده روشن، بازتابی از محرومیت‌های شکست خورده است که غالباً در شکل

مذهبی خودنمایی می‌کنند.

... ایمان به آینده بهتر، واکنشی از وضع نابسامان مسلمانان در دوران تاریک تاریخ است.

... ایمان به وجود مصلح و آینده بهتر، فکر وارادتی بوده که از عقاید یهود و نصرانی گرفته شده است.

نیز جمعی از جامعه‌شناسان ماتریالیست معتقدند انتظار و عقیده به وجود یک مصلح غیبی و آینده بهتر،

ریشه اقتصادی داشته و برای تخدیر افکار توده‌های محروم ساخته و پرداخته شده است. علاوه بر

دیدگاه‌های فوق، دیدگاه‌های دیگری نیز گفته شده است که برای پرهیز طولانی شدن نوشتار از آن‌ها

صرف نظر می‌کنیم. در واقع جمع‌بندی همه آن‌ها چنین است: آینده‌نگری، از مقوله‌های اجتماعی،

بحران‌ها، و سرخوردگی‌ها دانسته شده است؛ یعنی خاستگاه آینده‌نگری، اقتضای مادی و اوضاع اجتماعی

انسان (بحران‌ها و سرخوردگی‌ها) است. در مقابل آن‌ها، دیدگاه فطری بودن و عقلی آینده‌نگری مطرح

است که خاستگاه آینده‌نگری را عقل و فطرت و اقتضای انسانی دانسته و دین و تعالیم دینی را عامل

مشوق و تعیین کننده ویژگی و شاخصه‌های آن می‌دانند.

در پاسخ به آن‌هایی که خاستگاه آینده‌نگری را اقتضای مادی و اوضاع اجتماعی می‌دانند، باید گفت:

اولاً - چنان که قبلاً بیان شد - آینده‌نگری انسان، یک بار از منظر گرایش‌های مادی توجیه پذیر است؛

مثل دغدغه داشتن انسان از آینده خود و فرزندانش که در واقع، این نوع آینده‌نگری، جزئی و فردی بوده

و در قلمرو محدود مطرح است. در این قسمت، حیوانات نیز با انسان‌ها مشترک خواهند بود؛ زیرا

حیوانات هم برای آینده خود و فرزندانشان دغدغه و نگرانی دارند. اگر آینده‌نگری انسان را فقط در

اقتضای مادی او جست و جو کنیم، جایگاه و مقام انسان را پایین آورده و او را در ردیف حیوان قرار

→

داده‌ایم.

اما در نگاه متعالی، آینده‌نگری انسان، برخاسته از روح و فطرت است. در این راستا است که آینده‌نگری، اقتضای مادی ندارد، بلکه اقتضای روحی دارد؛ نیز در افق جزئی و فردی نبوده بلکه در قلمروی کلی و نوعی می‌باشد. از آن جا که حیوانات، از نعمت شعور و عقل بی‌بهره هستند، نمی‌توانند آینده‌نگری کلی و نوعی داشته باشند، و انسان‌ها در این نوع آینده‌نگری تنها بوده و این از ویژگی‌های انحصاری او می‌باشد.

ثانیاً: ثابت شده است در طول تاریخ، آینده‌نگری از ناحیه کسانی مطرح شده است که دارای صلابت و روحیه عالی و بالنده بوده و از لحاظ شجاعت، والاترین افراد زمان بوده‌اند؛ نظیر انبیای الهی که نه دچار بحران‌های روحی و روانی بوده‌اند و نه سرخورده و مأیوس؛ بلکه در رسالت خویش، استوار و محکم بوده و تا پای جان به دنبال انجام وظیفه خود بوده‌اند. هیچ چیزی آن‌ها را در راه رسیدن به هدف، منحرف و مأیوس نمی‌کرده است. انبیای الهی که قهرمانان بشر هستند، همگی ایده آینده‌نگری داشته و بشریت را به آینده تاریخ امیدوار می‌کردند. علاوه بر انبیا، انسان‌های شجاع و سترگ دیگری که از نخبگان و نوابغ بشری و صاحب علم، دانش، تخصص و مکتب بوده، نیز دارای ایده آینده‌نگری بوده‌اند.

پس آینده‌نگری (به معنای کلی و نوعی) برخاسته از اوضاع اجتماعی انسان‌ها (نظیر بحران‌ها و سرخوردگی‌ها) نیست؛ بلکه فطرت و روح انسانی، پایگاه آن محسوب شده و دین و تعالیم دینی محرک تعالی‌بخش آن می‌باشند.

ثالثاً: مقوله آینده‌نگری، ایده فراگیر و همه‌جانبه بوده و میان همه انسان‌ها با ملیت و نژاد مختلف مطرح است و نمی‌توان آن را ویژه یک گروه یا یک ملت و نژاد و دین دانست؛ بلکه با تجربه و استقرا ثابت شده است که ایده آینده‌نگری در طول تاریخ - از انسان‌های نخستین گرفته تا انسان‌های معاصر و نیز از مردمان مشرق تا مردمان مغرب و نژاد سفید گرفته تا سیاه و زرد - در میان همه، به نحوی آینده‌نگری وجود دارد؛ پس نمی‌توان گفت آینده‌نگری مخصوص مسلمان‌ها یا جوامع مذهبی یا سرخوردگان و

بحران‌زدگان است؛ بلکه ایده‌ای است فرا ملی و فرامذهبی و در یک کلام، ایده‌ای است انسانی.

به تعبیر دیگر، انسان از دو راه فطرت و خرد، آینده را روشن و آفتابی می‌بیند: عشق به تکامل و پیشرفت که آبشخوار عقل و فطرت است، در دورن و حاق انسان، نهادینه شده است و هیچ گاه پیدایش این انگیزه‌ها را نمی‌توان با عوامل اجتماعی، روانی و وراثت و تربیت پیوند داد گر چه این عوامل در تضعیف یا دامن زدن به آن‌ها سهم مهمی دارند، اصل وجود آن‌ها جزء بافت روان انسان‌ها است و جزء ابعاد اصلی روح او؛ به دلیل این که هیچ جامعه و هیچ ملتی هرگز از این انگیزه‌ها تهی نبوده است.^۱

چگونه ممکن است عشق به تکامل همه‌جانبه در درون جان انسان باشد؛ ولی بدون پاسخ و گذاشته شده و در خارج محیطی فراهم نشود تا انسان به خواسته و فطرت و عقل خویش برسد؟ برای مثال، اعضای پیکر انسان، به تکامل و پیشرفت وجود او کمک می‌کند و عضوی در بدن نمی‌یابیم که مطلقاً نقشی در این حرکت تکاملی نداشته باشد. ویژگی‌های روانی انسان نیز چنینند؛ یعنی هر کدام نقش مؤثری در پیشرفت هدف‌های اصیل او دارند: «ترس» که در هر انسانی وجود دارد، سپری است برای حفظ او برابر خطر. «خشم»، هنگامی که انسان منافع خود را در معرض تهدید می‌بیند، وسیله‌ای است برای افزایش قدرت دفاعی و بسیج تمام نیروهای ذخیره جسمی و روحی برای نجات منافعش از خطر.

بنابراین عشق به تکامل، عشق به آینده‌ای روشن و مثبت نیز وسیله‌ای است برای رسیدن به فضا و محیطی که دارای این هدف بزرگ باشد؛ زیرا هیچ عشق و علاقه‌اصیلی در وجود انسان بدون دلیل نیست. حتماً در ورای این عشق و علاقه، معشوق و هدفی است که انسان باید به آن برسد. اگر تشنه می‌شویم و به آب عشق داریم، دلیل برای وجود آب است. اگر گرسنه می‌شویم و به دنبال غذا می‌رویم، به

۱. ناصر مکارم شیرازی، مهدی انقلاب بزرگ، ص ۹۵.

طور حتم در خارج غذایی هست و اگر عشق به زیبایی و دانایی داریم، دلیل بر این است که زیبایی‌ها و دانایی‌هایی در جهان هستی وجود دارند. از این جا به آسانی نتیجه می‌گیریم اگر انسان به آینده ای روشن دل خوش کرده است که در آن زمان، انسانیت به اوج خود برسد، حتماً چنین زمینه‌ای برای بشر فراهم خواهد شد.^۱

همچنین عمومیت این ایمان و اعتقاد به آینده روشن در همه مذاهب نشانه دیگری به اصالت و واقعی بودن آن دارد؛ زیرا چیزی که زاییده شرایط خاص و موردی است، نمی‌تواند این چنین عمومیت داشته باشد. تنها مسائل فطری و اصیل هستند که دارای عمومیت و کلیت و دوام هستند و این سه خصیصه در مسأله فوق، به خوبی نمایان است.

اقسام آینده‌نگری

اهمیت آینده و فرجام تاریخ، سبب شده است انسان‌ها به آن حساس بوده و سعی و تلاش کنند از کیفیت آن آگاه شوند. مهم بودن آن نیز به این سبب است که با شناخت و تحلیل آن، می‌توان زمان کنونی و حال را بهتر شناخت. در واقع، دغدغه انسان از زمان «حال» که زیستگاه بشر است، باعث شده است به زمان گذشته و زمان فراسوی خودش بیشتر توجه کند، تا بتواند زندگی مناسب و خوبی در «هم اکنون» برای خودش فراهم کند؛ زیرا خوب زیستن در زمان حال، بدون توجه به گذشته و آینده، قابل ترسیم نیست.

پس، از آن جا که آینده برای بشر مهم بوده و از طرفی با علم محدودی که او دارد، نمی‌تواند به طور کامل به آینده دسترسی پیدا کند، عامل پیدایش دیدگاه‌های مختلف و بعضاً متعارض در کم و کیف آن شده است. همان گونه که اشاره کردیم طبق برخی دیدگاه‌ها چشم‌انداز آینده بشر، تاریک و ظلمانی بوده و فرجام بدی در انتظار تاریخ بشر است و برخی دیگر از دیدگاه‌ها آینده بشر را مثبت ارزیابی کرده، با امیدواری چشم به آینده روشن و آفتابی که همان جامعه ایده‌آل می‌باشد، دوخته‌اند. در مقابل این دو

۱. همان، ص ۹۷.

دیدگاه، نظریه‌سومی مطرح است که تاریخ بشر را پایان یافته تلقی کرده و زمان آینده را در زمان حال خلاصه نموده است. این نظریه توجه مردم را از فراسو به هم اکنون معطوف داشته است. طبق این دیدگاه، جامعه ایده‌آل و موعودی که بشر از دیرباز برای رسیدن و تحقق آن لحظه‌شماری می‌کرده است، در مکتب لیبرالیسم با ایدئولوژی سکولار که نخ‌نما شدن آن بر همه کس معلوم شده است، تبلور می‌یابد.^۱

آینده‌نگری مثبت

در نگرش مثبت، آینده و فرجام تاریخ بشریت، روشن است؛ یعنی آینده تاریخ به منزله ظرفی است که ظهور موعود و جامعه ایده‌آل و مطلوب را در خود جای داده است، موعودی که انسان‌های با نظر مثبت، برای رسیدن به آن، چشم به فراسو دوخته و آمدن آن را انتظار می‌کشند. نگرش مثبت، نگرشی است که غالب معتقدان به ماورا و خدا و نیز اکثر پیروان ادیان - اعم از آسمانی و غیرآسمانی - بدان باور داشته و نشاط و بالندگی فرد و اجتماع خویش را در آن، جست و جو می‌کنند؛ پس نگرش مثبت به آینده در ساخت و ساز انسان و جوامع انسانی نقش مهمی داشته و نیز برای معنا بخشیدن و هدفمند کردن زندگی انسان‌ها، نقش تأثیرگذاری خواهد داشت. با توجه به تأثیرگذار بودن آینده‌نگری مثبت در زندگی انسان، لازم است با طرح براهین چندی، به تبیین و تثبیت آن بپردازیم.

ابتدا پیش از ورود به بیان براهین عقلی، درباره آینده‌نگری مثبت، به شواهد و قرائنی که از کتاب‌های مقدس ادیان که مورد قبول پیروان آنها می‌باشد، خواهیم پرداخت.

آینده‌نگری مثبت در منابع زرتشتیان

در جاماسب نامه چنین آمده است:

سوشیانس (نجات دهنده بزرگ جهان) دین را به جهان رواج دهد؛ فقر و تنگدستی را ریشه‌کن سازد؛ ایزدان را از دست اهریمن نجات داده، مردم جهان را هم فکر و هم گفتار و

۱. نظریه پایان تاریخ که دیدگاه فرانسیس و فوکویاما، است در کتاب فرجام تاریخ و آخرین انسان آمده است.

هم کردار کند.^۱

مردی بیرون آید از زمین تازیان از فرزندان هاشم مردی بزرگ سر و بزرگ تن و بزرگ ساق و بر دین جدّ خویش باشد با سپاه بسیار روی به ایران نهد و آبادانی کند و زمین را پر داد کند.^۲

آن گاه از طرف اهورا مزدا به ایزدان یاری می‌رسد؛ پیروزی بزرگ از آن ایزدان می‌شود و اهریمنان را منقرض می‌سازد ... بعد از پیروزی ایزدان و برانداختن تبار اهریمنان، عالم کیهان به سعادت اصلی خود رسیده، بنی‌آدم بر تخت نیکبختی خواهند نشست.^۳

آینده‌نگری مثبت در منابع یهود
در تورات آمده است:

اگر چه تأخیر نماید، برایش منتظر باش؛ زیرا که البته خواهد آمد و درنگ نخواهد کرد؛ بلکه جمیع امت‌ها را نزد خود جمع می‌کند و تمام قوم‌ها را برای خویشتن فراهم می‌آورد.^۴ خداوند، بر ابراهیم ظاهر گشت و گفت: «به ذریّه تو این زمین را می‌بخشم. تمام این زمین را که می‌بینی، به تو و ذریّه تو تا به ابد خواهیم بخشید ...»^۵

و در آن زمان، میکائیل امیر عظیمی که برای پسران قوم تو [خطاب به حضرت دانیال] ایستاده است، خواهد برخاست ... و بسیاری از آنان که در خاک زمین خوابیده‌اند، بیدار خواهند شد ... و آنان که بسیاری را به راه عدالت رهبری می‌نمایند، مانند ستارگان خواهند بود تا ابدآباد.^۶

۱. جاماسب نامه، ص ۱۲۱.

۲. همان، ص ۱۰۷.

۳. کتاب زند، رک: او خواهد آمد، علی‌اکبر مهدی‌پور، ص ۱۰۶.

۴. کتاب حقیوق نبی، فصل ۲، بندهای ۳ و ۵.

۵. سفر پیدایش، فصل ۱۲، بند ۷.

۶. کتاب دانیال نبی، فصل ۱۲، بندهای ۱ - ۵.

و در ایام آخر واقع خواهد شد ... جمیع امت‌ها به سوی آن روان خواهند شد، او امت‌ها را داوری خواهد کرد.^۱

آینده‌نگری مثبت در مزامیر داود

زیرا که شریران منقطع خواهند شد. و اما منتظران خداوند، وارث زمین خواهند شد. هان بعد از اندک زمانی شریر نخواهد بود. در مکانش تأملی خواهد کرد و نخواهد بود، اما حکیمان، وارث زمین خواهند شد ... زیرا که بازوان شریر شکسته خواهد شد. و اما صالحان را خداوند تأیید می‌کند. خداوند، روزهای کاملان را می‌داند و میراث آن‌ها خواهد بود تا ابدالآباد.^۲

متبرکان خداوند، وارث زمین خواهند شد؛ اما ملعونان وی منقطع خواهند شد ... صدیقان وارث زمین شده، ابدأ در آن ساکن خواهند شد.^۳

آینده‌نگری مثبت در منابع مسیحیت

خداوند می‌فرماید: این است خدمتگزار من که او را تقویت می‌کنم. این است برگزیده من که از او خشنودم. او را از روحم برخواهم ساخت، تا عدالت و انصاف را برای اقوام جهان به ارمغان آورد. عدل و انصاف واقعی را به اجرا در خواهد آورد. دل‌سرد و نومید نخواهد شد و عدالت را بر زمین استوار خواهد ساخت. مردم سرزمین‌های دور دست منتظرند تعالیم او را بشنوند.^۴

همچنان که برق از مشرق ساطع شده تا به مغرب ظاهر می‌شود، ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد. آن گاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد. و در آن وقت، جمیع طوایف

۱. کتاب / شعیای نبی، باب ۲، بندهای ۲-۴.

۲. کتاب / مزامیر، مزور ۳۷، بندهای ۹-۱۲ و ۱۷-۱۸.

۳. همان، بندهای ۲۲-۲۹.

۴. کتاب مقدس، کتاب / شعیای، باب ۴۲.

زمین، سینه‌زنی کنند و پسر انسان را ببینند که بر ابرهای آسمان با قوت و جلال می‌آید ...
اما از آن روز و ساعت هیچ‌کس اطلاع ندارد، حتی ملائکه آسمان، جز پدر من و بس ...
لهمذا شما نیز حاضر باشید؛ زیرا در ساعتی که گمان نبرید، پسر انسان می‌آید.^۱

آینده‌نگری مثبت در کتاب‌های مقدس هندیان

پس از خرابی دنیا، پادشاهی در آخرالزمان پیدا شود که پیشوای خلاق باشد و نام او،
«منصور» باشد و تمام عالم را بگیرد و به آیین خود در آورد.^۲
چون مدت روز تمام شده و دنیای کهنه نو شود و زنده گردد و صاحب ملک تازه پیدا شود،
از فرزندان دو پیشوای جهان، یکی ناموس آخر زمان و دیگری - و حتی بزرگ وی - که
«پشن» نام دارد و نام صاحب ملک تازه «راهنما» باشد، به حق پادشاه شود و خلیفه رام
باشد و حکم براند و او را معجزه بسیار باشد.^۳

دور دنیا تمام شود به پادشاه عادل در آخر زمان که پیشوای ملائکه و پریان و آدمیان باشد
و حق و راستی با او باشد و آنچه در دریاها و زمین‌ها و کوه‌ها پنهان باشد، همه را به دست
آورد و از آسمان‌ها و زمین، آنچه باشد خبر می‌دهد و از او بزرگ تر، کسی به دنیا نیاید.^۴

آینده‌نگری مثبت در منابع اسلامی

منابع نقلی اسلام متشکل از قرآن و حدیث است. عمده تعالیم و آموزه‌های اعتقادی مسلمان‌ها نیز از
آن دو برداشت می‌شود. آینده‌نگری مثبت، از باورهای مثبت است که میان آموزه‌های اسلامی از جایگاه مهمی
برخوردار است. مقوله مهدویت، باورداشتی است که آینده‌نگری مثبت اسلام را نشان می‌دهد.
از آن جا که دین اسلام، آخرین دین و نیز کامل‌ترین و جامع‌ترین ادیان آسمانی به شمار می‌آید، باید

۱. انجیل متی، فصل ۲۴، بندهای ۲۷ و ۳۰ و ۳۵ و ۳۷ و ۴۵.

۲. کتاب مقدس «دیده» ر.ک، مهدی/انقلابی بزرگ، ناصر مکارم شیرازی، ص ۵۴.

۳. مقدس (پاتیکل) ر.ک، همان.

۴. مقدس (باسک) ر.ک: او خواهد آمد، علی‌اکبر مهدی‌پور، ص ۱۰۲.

پاسخگوی همه مشکلات و دغدغه‌های بشری باشد. آگاه نبودن و اطلاع نداشتن بشر از آینده فرجام خویش، از مهم‌ترین نگرانی‌های او است که او را به خود مشغول کرده است. آیا سعادت و خوشبختی، چشم به راه او است یا شقاوت و بدبختی؟ دین در جایگاه تنها مقوله‌ای که میان انسان و ماورا ارتباط برقرار می‌کند، می‌تواند به این نگرانی‌ها پاسخ داده و انسان را به ساحل نجات رهنمون سازد؛ از این رو، دین اسلام، این مسؤلیت مهم را بر عهده گرفته و انسان‌ها را به آینده و فرجامشان امیدوار کرده و مهدویت را سنبل آینده مثبت به بشر و جوامع بشری معرفی کرده است. متمایز بودن آینده‌نگری اسلام از آینده‌نگری ادیان دیگر، این است که دین اسلام، علاوه بر معرفی کلی مهدویت به عنوان نماد آینده مثبت، به بیان جزئیات آن نیز پرداخته و با ارائه آموزه‌های روشن و معقول و نیز با تعریف صحیح و روشن از آینده‌نگری و مقوله مهدویت و از همه مهم‌تر با مشخص کردن مصداق منجی و زنده و حاضر بودن او در این دنیا و نیز نظارت ایشان بر اعمال و گفتار انسان‌ها، ایده آینده‌نگری را از مقام عقل نظری (ایده مطلق) به جایگاه عقلی عملی (مدینه فاضله مهدوی) سوق داده و آن را برای بشر و جوامع بشری عملی و کاربردی کرده است.

نمونه‌های آینده‌نگری مثبت در قرآن

﴿و لقد كتبنا فی الزبور من بعد الذکر أن الارض یرثها عبادی الصالحون﴾^۱

و به راستی در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.

﴿ان الارض لله یرثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین﴾^۲

که زمین از آن خداست، آن را به هر کس از بندگان که بخواهد، می‌دهد و فرجام (نیک) برای پرهیزکاران است.

۱. انبیاء: ۱۰۵.

۲. اعراف: ۱۲۸.

﴿و نريد ان نمّن على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين﴾^۱.

و می‌خواهیم بر کسانی که در زمین، فرودست شدند، منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان را وارث زمین کنیم.

﴿وعد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض ... و ليمنكن لهم دينهم

الذي ارتضى لهم و ليبدلنهم من بعد خوفهم أمناً﴾^۲

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در زمین، جانشین [خود] قرار دهد ... و آن دینی را که برای ایشان پسندیده است، به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند.

﴿و قاتلوهم حتى لا تكون فتنة و يكون الدين كله لله﴾^۳

و با آنان بجنگید، تا فتنه‌ای بر جای نماند و دین، یکسره از آن خدا شود.

آیات فوق، نمونه‌هایی از آیاتی است که بر آینده روشن و نیکویی برای تاریخ بشر دلالت دارد. در برخی کتاب‌ها، تعداد آیاتی که به این امر اختصاص داشته و آینده را برای بشر مثبت و روشن ارزیابی می‌کند، بیش از یکصد آیه شمرده شده است. و نیز بعضی از مؤلفان، تعداد آن‌ها را بیش از دوپست آیه برشمرده است.^۱

در این نوشتار، میان آیات فراوانی که درباره مهدویت آمده است، برای نمونه به تعداد محدودی از آن‌ها اشاره شد. اکنون به برخی نکات مهم که در آن‌ها وجود دارد، اشاره می‌شود.

۱. برخی از واژگان آیات، بر حتمیت و قطعی بودن فرجام نیکو برای تاریخ بشریت دلالت دارد؛ نظیر

«لقد كتبنا». از این واژه، قطعیت برمی‌خیزد. نیز از واژگان «نريد/نمّن» نیز حتمیت و قطعیت برداشت

۱. قصص : ۵.

۲. نور: ۵۵.

۳. انفال: ۳۹.

می‌شود؛ زیرا خداوند، اراده کرده است به مستضعفان امتنان بورزد و آن‌ها را وارثان و حاکمان روی زمین قرار دهد. هر گاه اراده الهی با امتنان همراه باشد، تخلف بردار نیست.

همچنین از کلمه «وعدالله» نیز حتمیت به دست می‌آید، زیرا آینده و فرجام نیکو در پرتو حاکمیت مستضعفان و صالحان، از وعده‌های الهی است و از آن جا که «ان الله لا یخلف المیعاد؛ خداوند، در وعده‌ای که داده است تخلف نمی‌کند»، این حاکمیت محقق خواهد شد.

۲. از واژگان «فی الزبور من بعد الذکر» استفاده می‌شود که آینده‌نگری، از دیرباز میان ملت بنی اسرائیل نیز مطرح بوده و خداوند، به پیروان همه ادیان آسمانی، نوید آمدن روز موعود و آینده درخشان را داده است.

۳. از واژه «الأرض» استفاده می‌شود که اولاً فرا رسیدن آینده روشن و تحقق جامعه ایده‌آل بر روی همین کره زمین خواهد بود. ثانیاً استعمال لفظ «لارض» به طور مطلق دلالت بر عمومیت و همه جانبه بودن می‌کند؛ یعنی تحقق جامعه موعود، فراگیر و همگانی خواهد بود.

نمونه‌های آینده‌نگری مثبت در احادیث

۱. بی‌تردید، باورداشت مهدویت، میان باورهای مسلمانان، باوری اصیل و دارای جایگاهی مهم است. در این باره، روایات بسیاری از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت او نقل شده است. کثرت این روایات، به حدی است که برخی اندیشوران و متخصصان مباحث مهدویت، ادعای تواتر کرده و تعداد آن‌ها را بیش از دو هزار روایت برشمرده‌اند^۲. از آن جا که مقوله مهدویت برای مسلمانان نماد و سنبل آینده مثبت و درخشان است، همه روایاتی که درباره مهدویت در کتاب‌های حدیثی آمده است، به نحوی در راستای آینده و آینده‌نگری است. اکنون به دلیل کثرت و فراوانی آن‌ها، برای نمونه به روایاتی چند اشاره خواهیم کرد:

حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

۱. سیدهاشم حسینی بحرانی، سیمای حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام در قرآن، ترجمه سیدمهدی حائری قزوینی.

۲. رک: منتخبات الاثر، آیت... صافی.

افضل اعمال امتی انتظار فرج؛^۱

برترین اعمال امت من، انتظار فرج است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز فرمود:

انتظروا الفرّج و لا تیاسوا من روح الله فإنّ احب الأعمال إلى الله عزوجل انتظار الفرّج؛^۲

منتظر فرج و گشایش کار باشید و از رحمت خدا مأیوس نشوید که به یقین، محبوب ترین

اعمال نزد خداوند بزرگ، انتظار فرج است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

... اذا افتقدوا حجة الله عزوجل فلم يظهر لهم و لم يعلموا بمكانه و هم فی ذلك يعلمون انه لم

تبطل حجج الله عنهم و بیناته فعندها فتوقعوا الفرّج صباحاً و مساءً؛^۳

هر گاه حجت خدا را فاقد شدند و برایشان آشکار نبود و از مکانش اطلاع نداشتند و در

این حال، می دانند که حجج و بینات خدا از میان نرفته است، [در این هنگام] صبحگاهان و

شبانگاهان منتظر فرج باشید.

پس ایده ظهور منجی بزرگ و تحقق جامعه ایده‌ال و آفتابی بودن آینده تاریخ، عقیده‌ای است که

پیروان ادیان سه‌گانه ابراهیمی و بخش چشم‌گیری از سایر ملل، بدان ایمان داشته و دارند.

«یهودیان مانند مسیحیان که به بازگشت عیسی علیه السلام معتقدند، به ظهور یک منجی می‌اندیشند و

همان‌گونه که زرتشتیان در انتظار رجعت بهرام شاه هستند، نصرانیان حبشی نیز چشم به راه ظهور پادشاه

خود «تتودور» موعود هستند و هندوها نیز به خروج «ویشنو» دل بسته‌اند و مجوسی‌ها به زنده بودن

«هوشیدر» اعتقاد راسخ دارند و بودائی‌ها منتظر باز آمدن «بودا» و اسپانیایی‌ها مترقب بزرگ خود

۱. تحف العقول، ص ۳۷؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۲.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۳.

۳. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۷.

(رودریک) اند و اقوام مغول هم رهبر خود، «چنگیز» را منجی بزرگ می‌شمارند. همچنین ایده ظهور منجی در مصر باستان هم رواج داشته است؛ همان‌گونه که در متون کهن چین نیز دیده شده است.^۱

دیدگاه نواب و نخبگان علمی

پس از بیان این نکته که ایده آینده‌نگری ایده‌ای است همه جانبه و فراگیر و مورد قبول همه پیروان ادیان ابراهیمی و غالب ادیان غیرابراهیمی و نیز سایر ملت‌ها است، به بیان سخنان برخی نواب و نخبگان که آینده روشن و خوبی را فراسوی تاریخ بشر ترسیم می‌کنند خواهیم پرداخت.

برخی فیلسوفان و اندیشوران نامی نظیر افلاطون^۲، پلینی^۳، ارسطو^۴، سن اگوستین^۵، فارابی^۶، ابن خلدون^۷، کانت^۸، ابن سینا^۹، ابن رشد^{۱۰}، شلینگ^{۱۱}، فیخته^{۱۲}، ویکو^{۱۳}، هردر^{۱۴}، هگل^{۱۵}، مارکس^{۱۶}، صدرای شیرازی^{۱۷}، ابوالحسن عامر^{۱۸}، آرنولد توین بی^{۱۹}، ویل دورانت^{۲۰}، ساموئل هانتینگتون^{۲۱}، پیتیریم

۱. سیدمحمدحسین، *المهدویه - فی الاسلام*، ص ۴۳؛ غالب مصطفی، *الامامة و قائم القيامة*، ص ۲۷۰.

۲. فیلسوف بزرگ باستان یونان (۳۴۷-۴۲۷ ق.م) مؤسس نقشه «توییا».

۳. Ploybius، مورخ بزرگ یونانی (۱۲۰-۲۰۱ ق.م).

۴. Aristote، فیلسوف بزرگ یونان (۳۲۲-۳۸۵ ق.م).

۵. Augustine، اسقف بزرگ (۳۵۴-۳۴۰ م).

۶. فارابی در کتاب آراء اهل المدينة الفاضله و سياسة المدينة و تحصیل السعادة و حصول المدنی.

۷. ابن خلدون، *جامعه‌شناس اسلامی*، (۱۳۲۲-۱۴۰۶ م) (۷۳۲-۸۰۸ هـ.ق)

۸. Kant، فیلسوف بزرگ آلمانی (۱۷۲۴-۱۸۰۴ م)

۹. ابن سینا، فیلسوف بزرگ اسلامی.

۱۰. ابن رشد، فیلسوف بزرگ اسلامی، شارح جمهور افلاطون.

۱۱. Schelling، فیلسوف آلمانی (۱۷۷۵-۱۸۴۵ م).

۱۲. Fichte، فیلسوف آلمانی (۱۷۲۶-۱۸۱۴ م).

۱۳. Vico، فیلسوف ایتالیایی (۱۶۶۸-۱۷۶۶ م).

۱۴. Herder، فیلسوف آلمانی (۱۷۴۴-۱۸۰۳ م).

۱۵. Hegel، فیلسوف آلمانی (۱۷۷۰-۱۸۳۱ م).

۱۶. Marx، فیلسوف و جامعه‌شناس آلمانی (۱۸۱۸-۱۸۸۳ م).

۱۷. ملاصدرا (محمد شیرازی) فیلسوف بزرگ اسلامی.

۱۸. ابوالحسن عامر، صاحب کتاب *السعادة و الاسعاد*.

۱۹. Toynbee، فیلسوف آلمانی، (۱۸۸۹-۱۹۸۵ م) صاحب کتاب *مورخ و تاریخ*.

۲۰. Durant، فیلسوف آمریکایی، صاحب کتاب *تاریخ تمدن و تاریخ فلسفه*.

۲۱. Huntington، صاحب کتاب *برخورد تمدن‌ها*.

سوروکین^۱، کارل پاسپرس^۲، علامه طباطبائی^۳، شهید مطهری^۴ و... به آینده بشر، خوش‌بین بوده و فراسوی تاریخ را خوب ارزیابی کرده‌اند.

پس از بیان نام برخی افراد که به آینده، دیدگاه مثبت داشته و بشر و تاریخ او را عاقبت به خیر می‌دانند، به نظرات و دیدگاه‌ها و نیز به سخنان برخی از آن‌ها اشارت می‌کنیم:

در دیدگاه «هگل»، فلسفه تاریخ، قسمتی از فلسفه روح است. از نظر او، تاریخ دارای روح یا عقلی است که او را به سمت هدف راهنمایی می‌کند. از دیدگاه او، فیلسوف تاریخ به دنبال معنایی والاتر است و آن، عبارت از حدس و گمان درباره مفهوم و هدف جریان‌های تاریخی است. او عامل پیش‌برنده تاریخ را - به پیروی از «کانت» و «هردر» - ملل یا اقوام گوناگون پنداشت^۱.

«بی‌تردید اگر برای تاریخ، هدف و مقصدی را در نظر بگیریم، نیز مجموعه تاریخ را به منزله یک واحد حقیقی که داری انسجام و وحدت باشد مد نظر قرار دهیم و همچنین تاریخ را دارای روح و عقل بدانیم که حرکت تاریخ را تدبیر می‌کند، حرکت تاریخ به طور کلی از مسیر و حرکتش خارج نخواهد شد و قطعاً به آن هدفی که برای آن در نظر گرفته شده است، منتهی خواهد شد.

در اندیشه «کانت» (۱۷۲۴-۱۸۰۴م) مسأله ترقی، به این صورت بیان می‌شد که حوادث تاریخ از طریق تأمین ترقی، آنچه را برای نوع انسان، غایت به شمار می‌آید، تحقق می‌بخشد؛ بدین‌گونه مردم در حالی که صرفاً مقاصد فردی خود را دنبال می‌کنند، به تحقق این غایت نیز کمک می‌نمایند. مثل این است که قانون طبیعت، تمام اعمال آن‌ها را به خلاف خواست آن‌ها متوجه این غایات منظم می‌کند؛ چنان‌که گویی عقل یک نوع «حیله» به کار می‌بندد تا انسان را به مقتضای خواست خویش هدایت کند. افراد انسانی و حتی اقوام و ملت‌ها، تصور نمی‌کنند وقتی هر یک بر وفق دل‌خواه خویش و شاید هر کدام

۱. Soroi، جامعه‌شناس روسی، صاحب کتاب نظریه‌های جامعه‌شناسی و فلسفه‌های نوین تاریخ.

۲. Jaspers فیلسوف آلمانی (۱۸۸۳-۱۹۶۹م) صاحب کتاب آغاز و انجام تاریخ.

۳. علامه سید محمدحسین طباطبائی، فیلسوف بزرگ اسلامی.

۴. علامه شهید مرتضی مطهری، فیلسوف بزرگ اسلامی.

برخلاف دل‌خواه آن دیگر، غایت و هدف خاص خویش را دنبال می‌کنند، نا دانسته در مسیر نقشه‌ای که طبیعت دارد، راه می‌پویند. این نقشه که خود آن‌ها از آن خبر ندارند، خط سیر آن‌ها را تعیین می‌کند و تمام اعمال و اطوار آن‌ها نیز در جهت تحقق آن به کار می‌آید؛ در حالی که اگر خودشان از وجود این نقشه و جهت هدف آن، اطلاع پیدا می‌کردند، علاقه‌ای برای تحقق آن اظهار نمی‌کردند. «کانت» خاطر نشان می‌کند که چون انسان مثل حیوان نیست که بر حسب غریزه عمل نماید، چنین می‌نماید که تاریخ انسان نمی‌تواند مثل تاریخ زنبور عسل یک نوع تاریخ منظم باشد. فقط در صورتی که نقشه و غایتی داشته باشد، ممکن است زندگی و تاریخ انسان در جهت نظم و قاعده سیر کند. این ادعا البته مستلزم قبول فکر غایت است که «کانت» آن را الزام می‌کند؛ اما چون حیات فرد کوتاه و محدود است، این غایت در نظر وی، به وسیله حیات نوع تحقق می‌پذیرد. بدین نحو، ترقی انسانیت در مسیر کمال از طریق نسل‌های متوالی و نامتناهی حاصل می‌شود و تحقق به کمال به وسیله نوع صورت می‌پذیرد نه به وسیله فرد.^۲

«در فلسفه کانت، دو مقوله، عامل ترقی انسان دانسته شده است: مقوله عقل و آزادی. عقل، انسان را به سوی مسالمت با هموعان و زندگی اجتماعی سوق می‌دهد و «آزادی»، انسان را به سوی خودمحموری و منفعت‌طلبی و ارضای تمایلات غریزی و شخصی وا می‌دارد. به تعبیر دیگر، انسان از منظر عقل، رو به جامعه می‌آورد؛ یعنی جامعه‌گرا می‌شود و از منظر آزادی، گریز از جامعه دارد و دنبال زندگی فردی و آزادی مطلق است؛ یعنی جامعه‌گریز است. این دو مقوله در وجود انسان که به تعبیر کانت، طبیعت در وجود انسان قرار داده است و با هم در تعارض و تضاد هستند، عامل حرکت و تحرک هستند و انسان را به سوی ترقی و کمال سوق می‌دهند. این قول کانت که ترقی به وسیله نوع انسان تحقق می‌یابد نه افراد انسان، امری است که «هردر» به شدت آن را رد می‌کند؛ چون نوع انسانی - چنان که «هردر» می‌گوید - یا عبارت است از سلسله نسل‌های انسانی که به دنبال یکدیگر می‌آیند، یا آن که فقط یک «تصور کلی»

→

۱. والش دیبل، مقدم‌های بر فلسفه تاریخ، مترجم ضیاءالدین علایی طباطبایی، امیرکبیر، ص ۱۵۷.

۲. عبدالحسین زرین‌کوب، تاریخ در ترازو، امیرکبیر، ص ۲۱۵.

است که در خارج، چیزی مقابل آن نیست و کانت، با قایل شدن به آن، در واقع، در دام «فلسفه ابن رشد» افتاده است.^۱

«هردر» و «هگل» به این نتیجه می‌رسند که غایت و هدف از سیر تاریخ و تحقق آن، امری است که خداوند برای عالم در نظر دارد. بدین وسیله، هر دو به حکمت بالغه و مشیت الهی می‌رسند.^۲

«اگوستن» (۴۳۰-۳۵۴م) در رساله مشهوری به نام «شهر خدا»، جریان تاریخ را به منزله نوعی کش مکش توصیف می‌کند که بین دو عامل عمده یعنی ملکوت زمینی و ملکوت آسمانی قرار دارد. تقریباً دولت و کلیسا، مظاهر آن دو ملکوت به شمار می‌روند و غلبه نهایی در این جدال، از آن ملکوت آسمانی خواهد بود. در این صورت، هدف تاریخ و معنای آن، گویی بیرون از حوادث و رویدادها است و عبارت است از تحقق مشیت ربانی. این نظریه، نزد مورخان و حکمای اروپا بیش از هزار سال بعد از سن اگوستن هم مقبول بود. حتی بوسوئه (۱۷۰۴-۱۶۲۷م) در قرن هفدهم هنوز تحت تأثیر تاریخ‌نگری قوم یهود و آنچه نزد کلیسا مقبول بود، تاریخ را عبارت از تحقق عنایت و مشیت ربانی^۱ می‌دانست.

برخی از اندیشوران و فلاسفه، نظیر علامه طباطبایی، آینده روشن و آفتابی انسان را در قالب هدایت عمومی موجودات توجیه و تفسیر می‌کنند و از منظر هدایت عمومی، انسان را رو به کمال دانسته و آینده را متکامل ارزیابی می‌کنند:

دانه گندمی که در شکم خاک با شرایط مناسبی قرار می‌گیرد، شروع به رشد و نمو کرده و به شاهراه تحول می‌افتد؛ هر لحظه صورت و حالت تازه‌ای به خود گرفته، با نظم و ترتیب مشخص، راهی را می‌پیماید تا یک بوته‌ای کامل، دارای خوشه‌های گندم می‌شود. نیز اگر نطفه حیوانی است در میان تخم یا رحم مادر، شروع به تکامل نموده، راه مشخصی را که ویژه همان حیوان است، سیر می‌کند. این راه مشخص و سیر منظم، در هر یک از انواع

۱. همان، ص ۲۱۸.

۲. همان، ص ۲۱۹.

آفرینش - که در این جهان مشهودند - برقرار می‌باشد و در سرنوشت همان نوع است. بدیهی است نوع انسان، از این کلیات مستثنا نیست و همین هدایت تکوینی که بر همه انواع آفرینش حکومت می‌کند، بر وی نیز حکومت خواهد کرد و چنان‌که هر نوع با سرمایه اختصاصی خود به سوی کمال خود رهسپار می‌شود و هدایت می‌یابد، انسان نیز با هدایت تکوینی، به سوی کمال واقعی خود هدایت می‌یابد.^۱

همچنین فیلسوف معاصر شهید مرتضی مطهری درباره هدفمندی تاریخ، و تکامل بشر و جوامع بشری، می‌گوید:

آیا جامعه انسانی که به سوی یک تکاملی پیش می‌رود، هدف دارد و متوجه آن تکامل است؟ چنان که طبیعت رو به تکامل می‌رود اگر در مسیر انحرافی قرار بگیرد، بر می‌گردد به حالت تعادلش؛ گاهی از این طرف می‌افتد و برمی‌گردد به تعادل؛ گاهی از آن طرف می‌افتد و برمی‌گردد به تعادل؛ ولی با این که راه‌های ماریپیچی طی می‌کند، در نهایت امر، به سوی آن هدف تکامل خود پیش می‌رود. آیا جامعه هم‌همین طور است؟ می‌گویند الهیون قائل به چنین چیزی هستند و از غیر الهیون نیز هگل - که معتقد به روح مطلق بود - قائل به چنین مطلبی بوده است. مسأله‌ای که اکنون همه ادیان، به حضرت حجت پیش‌بینی می‌کنند که عدل کامل، صلح کامل، رفاه کامل، سلامت کامل و امنیت کامل برقرار خواهد شد، همان پیش‌بینی تاریخ و تکامل بشریت است؛ یعنی زندگی بشر در آینده منتهی می‌شود به عالی‌ترین و کامل‌ترین زندگی‌ها که از جمله آثاری که در آن هست، آشتی انسان با طبیعت است و آن، این است که زمین، تمام معادن خود را در اختیار انسان قرار می‌دهد، آسمان تمام برکات خود را در اختیار انسان قرار می‌دهد و همه این‌ها خود تکامل تاریخ

است.^۲

آینده‌نگری منفی

در نگرش منفی، آینده و فراسوی بشر، تاریک و ظلمانی فرض شده و یأس و ناامیدی، سر تا پای انسان‌ها و جوامع انسانی را فرا گرفته است. ایده نگرش منفی، غالباً از آن کسانی است که به ماوراء‌اعتقاد ندارند و جهان و جهانیان و ارتباط میان آن‌ها را مادی محض می‌پندارند. به تعبیر دیگر، دیدگاه ماتریالیستی دارند؛ از این رو «بعضی فیلسوفان به جهان و به انسان، هر دو بدبین هستند؛ جهان را در مجموع خودش، یک امر نبایستی، یک شیء نامطلوب و انسان را هم درمیان مخلوقات این عالم، بالخصوص یک موجود شریر و یک موجودی که اسیر یک سلسله غرایز پست و پلید است و از وجود این موجود، در واقع جز شر چیزی بر نمی‌خیزد، می‌دانستند. آنان معتقد بودند جهان شر است و انسان هم شریرترین موجودات».^۳

طبیعت انسان، خاستگاه خیلی از رذایل اخلاقی نظیر، تکبر، خودخواهی، خشم، برتری‌طلبی، استثمارگری و ... است و انسان‌ها، از زمانی که پا به عرصه زمین گذاشته‌اند، پیوسته صفات فوق، همراه آن‌ها بوده و در آینده نیز همراه آن‌ها خواهد بود. از طرفی اختلافات و چالش‌های میان انسان‌ها به دلیل تفاوت‌های فرهنگی، نژادی و جغرافیایی هر روز عمیق‌تر و بحرانی‌تر می‌شود. بی‌شک وقتی عوامل فوق را در کنار یکدیگر قرار می‌دهیم، نتیجه‌ای جز نابودی نسل بشر و جوامع بشری را نمی‌توان استنباط کرد. اما در تفصیل مطلب فوق در بیان خاستگاه آینده‌نگری منفی، دو عامل نقش اساسی دارند؛ که یکی عامل درونی است که از آن به طبیعت سرکش انسان تعبیر می‌شود و دوّم، عامل بیرونی است که از آن به جهان‌بینی و نگرش انسان به جهان تعبیر می‌شود.

....
۱. طباطبایی، سیدمحمدحسین، شیعه در اسلام، دفتر انتشارات اسلامی، ص ۱۳۴.

۲. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۵، ص ۱۷۸.

۳. همان، ص ۹۹۹.

طبیعت انسان (بعد حیوانی انسان)

از آن جا که خلقت انسان دارای دو بُعد مادی و معنوی است، هر کدام از آنها برای خود امیال و خواسته‌هایی دارند. در بررسی ابعاد وجودی انسان و نیز بررسی خواسته‌ها و گرایش‌های آن‌ها، پی می‌بریم میان آن‌ها تضاد برقرار است؛ یعنی جنبه‌های مادی انسان، گرایش‌ها و امیالی دارد که مخالف گرایش‌های جنبه معنوی انسان است. همچنین گرایش‌ها و خواسته‌های بُعد معنوی انسان، خلاف گرایش‌های بعد مادی است؛ از این رو، دائماً میان دو بُعد وجودی انسان، درگیری و ستیز برقرار است. انسان از لحاظ بُعد مادی که به بُعد حیوانی نیز تعبیر کرده‌اند، برخوردار از صفات و ویژگی‌های حیوانی می‌باشد؛ یعنی دارای خشم، غضب، تکبر، استکبار، ستمگر و نیز زیاده‌خواه، استثمارگر و خودمحور و ... است.

بدیهی است با برخورداری انسان از صفات فوق که همان خصیصه‌های حیوانی است، یقیناً با افراد دیگر دچار تنش و تزاخم می‌شود؛ زیرا با توجه به محدودیت امکانات و تسهیلات و نیز با عنایت به زیادخواهی و منافع‌طلبی انسان، درگیری و مبارزه میان انسان‌ها قطعی و یقینی است. این درگیری و ستیز در هیچ برهه از تاریخ فروکش نکرده و نخواهد کرد. در آینده نیز این فرآیند ادامه می‌یابد تا به نابودی و اضمحلال نسل بشر منتهی شود.

ممکن است افرادی چنین فکر کنند که خطراتی که نسل بشر را تهدید می‌کند، جهالت و نادانی بشر است و هر چه تاریخ رو به جلو می‌رود، علم و دانش نیز رو به پیشرفت و تکامل قرار می‌گیرد؛ پس با پیشرفت علوم و دانش و از بین رفتن جهل و نادانی، خطراتی که نسل بشر را تهدید می‌کند، از بین خواهد رفت. در جواب گوییم:

اشتباه است اگر خیال کنیم منشأ انحرافات بشر، همیشه نادانی بوده است. علمای اخلاق و تربیت، همواره این مسأله را طرح کرده و می‌کنند که آیا تنها منشأ انحرافات بشر نادانی است - و بنابراین «تعلیم» کافی است - یا این که نادانی فقط یکی از علل انحرافات بشر است و انحرافات بشر بیشتر از

ناحیه غرایز و تمایلات مهار نشده است؟ بدون شک، دوران معاصر، خود شاهدهی بر این پاسخ است؛ زیرا اکنون می‌بینیم در عصر ما که به اصطلاح عصر علم و دانش است، شهوت و غضب بشر، حس جاه‌طلبی و برتری طلبی بشر، نفس پرستی و نفع‌پرستی بشر و بالأخره ستم‌گری بشر در چه حالی است؟ آیا در یرتو علم، همه این‌ها آرام و تعدیل شده و روح عدالت و تقوا و راستی و درستی جایگزین آن شده است یا کاملاً بر عکس شده و غرایز حیوانی بشر بسی مسلط تر از سابق است؛ علوم و فنون، به منزله ابزاری در دست این غرایز و فرشته علم در خدمت دیو شهوت قرار گرفته است. بعید است بتوان کوچک‌ترین تردیدی در این مطلب روا داشت که پیشرفت‌های علمی کوچک‌ترین تأثیری بر اصلاح غرایز نامطلوب بشر نکرده است؛ برعکس بشر را مغرورتر و غرایز حیوانی او را افروخته‌تر کرده است. به همین سبب، خود علم و فن، امروز به صورت بزرگ‌ترین دشمن در آمده است.

در کتاب تاریخ در ترازو در پاسخ به پرسش فوق، آمده است:

وقتی آکادمی «ویژون» در سال ۱۷۴۹م ضمن اختراع معروف پرسید: «آیا پیشرفت علم و صنعت، در تسویه اخلاق تأثیر کرده است یا در تباهی آن؟» این برنده جایزه آکادمی، باقوة بلاغت بیان مؤثر خویش کوشید نشان دهد این پیشرفت علوم، زیانش بیشتر از سود بوده است. وی تمدن و آداب اجتماعی را یک نوع ریاکاری خواند و علوم و صنایع را مولود معایب و مفسد انسانی شمرد؛ از جمله علم هیأت را مولود خرافات پرستی مردم و علم هندسه را حاصل تنگ‌نظری و محدودیت آن خواند. حتی توسعه و تکامل علوم و فنون را مایه رواج معایب نفسانی دیگر، مانند: تن‌آسایی، تجمل‌پرستی و ... برشمرد.^۱

بنابراین در نتایج مطالب فوق، چنین می‌توان گفت: با توجه به این که شاخصه‌های بُعد نفسانی انسان در طول فرآیند تاریخ، رو به ازدیاد و فرونی بوده و با پیشرفت علوم و فنون، زمینه‌ها و ابزارهای جدید و

۱. تاریخ در ترازو، ص ۲۱۲.

بدیعی در خدمت غرایز نفسانی و شعله‌ور شدن آن‌ها قرار گرفته است، بی‌شک این فرآیند با توجه به تجربیات تاریخ گذشته انسان، در آینده نیز به سیر فزونی خود ادامه داده و نتیجه آن که همان نابودی نسل بشر از روی زمین باشد، رقم خواهد خورد.

جهان‌بینی انسان

از عواملی که انسان را به سوی نگرش منفی به آینده سوق می‌دهد، جهان‌بینی مادی است. نگرش انسان به جهان، از دو حال خارج نیست: یا نگرش الهی و توحیدی است یا نگرش مادی و ماتریالیستی. نگرش به جهان و ارتباط آن با انسان که به جهان‌بینی تعبیر می‌شود، پایه و اساس ایدئولوژی را شکل می‌دهد. آینده‌نگری، مقوله‌ای است که در ایدئولوژی مطرح است؛ پس اگر جهان‌بینی درست باشد، طبیعتاً ایدئولوژی درست می‌شود و با ایدئولوژی صحیح، می‌توان آینده‌نگری را مثبت ارزیابی کرد؛ پس جهان‌بینی به مادی و الهی (توحیدی) تقسیم می‌شود. در جهان‌بینی الهی، علاوه بر وجود جهان و انسان و ارتباط میان آن دو، ماورا و آفریننده‌ای نیز وجود دارد. در واقع، ارتباط میان سه چیز مطرح است: آفریننده، جهان و انسان؛ یعنی تاریخ و آینده بشر را تنها با ارتباط دو مقوله (جهان و انسان) نمی‌توان ارزیابی کرد؛ بلکه مقوله سوم به نام آفریننده که از مقوله ماورا است، در هدایت و تدبیر جهان، دارای نقش تأثیرگذاری، است. اما در جهان‌بینی مادی، رویکرد انسان به جهان، افقی است؛ یعنی ارزیابی‌هایی که انسان از جهان و آینده آن انجام می‌دهد، از قلمرو حس و تجربه خارج نبوده و هر چه محسوس و تجربه‌پذیر باشد، قابل شناسایی می‌داند و آنچه را در قلمروی متافیزیک و ماورا مطرح است، از گردونه علم و معرفت خارج دانسته و قابل شناسایی نمی‌داند.

وقتی نگرش انسان به جهان، نگرش مادی و ماتریالیستی بود، ایدئولوژی و باید و نباید رفتاری نیز بر اساس آن تنظیم می‌شود؛ بر این اساس، وقتی از یک طرف، جهان و انسان را بدون خالق ذی‌شعور تصور کردیم و از طرف دیگر برای انسان عوامل مختلفی نظیر نژاد، فرهنگ، ملیت، و از همه مهم‌تر بُعد حیوانی و طبیعت سرکش در نظر گرفتیم، ناگزیر نتیجه‌ای جز نابودی و اضمحلال نسل بشر، قابل تصور نخواهد

بود.

آینده‌نگری هم‌اکنونی

در راستای نظریه منفی‌نگر، دیدگاه دیگری مطرح است که برای انسان، آینده‌ای را لحاظ نمی‌کند و بشر را در مرحله پایان قرار می‌دهد. شاید این دیدگاه از دیدگاه اول، افراطی‌تر و تندتر باشد؛ زیرا از منظر و نظریه اول، آینده‌ای - گرچه از نوع منفی و تاریک - قابل تحقق است. ولی از منظر پایان تاریخ، انسان، اصلاً زمانی به نام آینده ندارد تا صفات مثبت یا منفی را بر آن بار کند؛ بلکه طبق دیدگاه پایان تاریخ، هر چه هست و نیست، در حال و هم‌اکنون است، نه خارج از آن.

«ژان بودریا» می‌گوید:

تاریخ دیگر به دنبال غایتی نیست؛ دیگر دارای تعالی نیست؛ دیگر از خود فرا نمی‌رود و تاریخ دیگر، خطی یا دیالکتیکی ندارد که آن را به سوی فرجام یا پایانی به معنای خوب و مثبت کلمه، فراتر ببرد. اشیا و امور، به هر سو رهسپارند، به همه سو؛ و از این‌رو دیگر جهت و سویی ندارند. اما نه این که جهت، نابود شود؛ چون افزایش شدید جهات و مسیرها پدید آمده است. این حرکت مولکولی جهات، باعث می‌شود نتوانیم تداومی را بازشناسیم؛ به همین دلیل که فقط تداوم نامنظم و سرگشته‌ای به چشم می‌خورد، انسان در اکنون و آنی زندگی می‌کند که دیگر تاریخ نیست. انسان، رویدادها را بی‌درنگ مصرف می‌کند. زندگانی مانند فیلمی است که از برابر چشمان می‌گذرد؛ ولی در حافظه ثبت نمی‌شود؛ یعنی نه شکل گذشته را می‌گیرد و نه به شکل آینده به پیش پرتاب می‌شود. بدین ترتیب، آن جهت‌گیری به سوی آینده که به زندگی‌ها معنا می‌بخشید، دیگر وجود ندارد.^۱

چنان‌که «ئی، ایچ، کار» در کتاب تاریخ چیست می‌گوید:

۱. رامین جهانگللو، تقد عقل مدرن، ص ۸۷.

عنوان پایان تاریخ در این نوشتار، به بخشی و مقطعی از تاریخ (تاریخ علم و فلسفه) انسانی تأکید می‌ورزد که در آن مقطع، انسان و جهان، گویا در پایان به سر می‌برد. پایان خدا، معنویت و ارزش‌ها و پایان حرکت به سوی تعالی، پایان تاریخی‌گری و پایان همه این‌ها به مثابه تهی شدن و پوک و پوچ شدن انسان، علم و جهان است و این چنین است که انسان «تماشاخانه‌ای» به مثابه آدم واره‌هایی عاری از حرکت و مبهوت در نهایت پوچی به آخر خط می‌رسد»^۱.

دیدگاه بشر امروزی (دیدگاه پیرامون مکتب لیبرالیسم)، دیدگاه «حال» و «هم‌اکنون» است. در این دیدگاه، نه گذشته‌ای محفوظ است و نه آینده‌ای در مسیر راه؛ بلکه فرآیند زندگی در زمان «حال» همدیگر را درک می‌کنند و به یکدیگر پاسخ می‌دهند و فراسوی زمان «حال»، زمانی را در نظر ندارند. گذشته را گذشته و آینده را موهوم و بی‌ضابطه تلقی می‌کنند؛ پس هر چه هست و نیست همین اکنون است و باید «حال» را فدای آینده موهوم نکرد. این، چراغ راهی است که عقل ابزاری انسان، فرا روی بشر امروزی می‌نهد.

تفکر امروزی و بشر کنونی، انسان موجود را بر انسان ناموجود - چه در گذشته و چه در آینده - ترجیح می‌دهد. در جهان امروز، انسان موجود با نفی ماورا و حذف متافیزیک، به بن‌بست می‌رسد و انسان آخر خط می‌شود؛ انسانی فاقد ارزش و بنابراین، فاقد هر گونه معیاری برای ارزیابی خویش؛ انسانی که از خود و از وضعیت خود راضی است و هیچ چیز او را به خروج از این وضعیت و از این بن‌بست بر نمی‌انگیزد.^۲

۱. ای، ایچ، کار، تاریخ چیست، ص ۱۶۲.

۲. نیچه، زرتشت (پیرا/برهون)، ص ۹۳.